

معرفه الله، فطری است: آیات و روایات

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: نویسنده در این گفتار، به تفسیر آیات قرآن در موضوع فطری بودن معرفه الله پرداخته و با استناد به احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام و اقوال اندیشمندان بیان می‌دارد که معرفت خدای تعالی فطری بشر و فطری همه‌ی موجودات است. وی واژه‌ی فطّر و فطرت را از دیدگاه اهل لغت بررسی و موارد استعمال آن را ذکر کرده است.

انسان، معرفت خدا را به صورت فطری به همراه دارد و در اثر غفلت و فراموشی آن را گم کرده است که در سایه‌ی تعالیم الهی انبیاء و با تذکر و تنبّه پیامبران، آن را می‌یابد و در بأساء و ضراء، ظهور معرفت الهی را بیش از پیش، وجدان می‌کند.

کلید واژه‌ها: فطرت، واژه/ معرفت فطری، معرفت خدا/ فطری بودن، معرفت فطری / آیات قرآن، معرفت فطری / حدیث، معرفت فطری / ظهور در بأساء و ضراء، انذار و تذکر انبیاء.

اشاره:

پیش از این، دو بخش از مباحث مربوط به معرفت خدای سبحان در قرآن و احادیث، مورد بحث و بررسی قرار گرفت:

در بخش نخست، به تجزیه و تحلیل روایات معرفه الله بالله پرداختیم و نتیجه گرفتیم:

۱. بر اساس این روایات، تنها راه معرفت خداوند سبحان، این است که نفس خویش را به بندگانش بشناساند.

۲. بدون این معرفتی، هیچ مخلوقی، به هیچ وجه، به معرفت خدای تعالی راهی ندارد.

۳. انسان با هیچ یک از قوای ادراکی خویش - اعم از حواس ظاهری و عقل و وهم - نمی‌تواند به معرفت او راه پیدا کند.

۴. انسان - حتی بعد از آن‌که خدا را به خود خدا شناخت - نمی‌تواند معرفت خدا را به ادراک عقلی خود در بیاورد. یعنی به طور کلی خدای سبحان هیچ‌گاه به ادراک عقل انسانی شناخته نمی‌شود و در این جهت، فرقی نیست که پیش از معرفت خدا به خدا باشد یا بعد از آن.

در بخش دوم، آیات و روایاتی مطرح شد که بر اساس آن‌ها:

پایگاه تخصصی مطالعات قرآنی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. معرفت، فعل الله است.

۲. بندگان، هیچ‌گونه تکلیفی نسبت به تحصیل معرفت خدای سبحان ندارند.

۳. بر عهده‌ی خداست که خود را بشناساند.

۴. تنها وظیفه‌ی خلق، تسلیم و قبول و تصدیق و عبودیت است.

۵. مراد از معرفتی که در روایات واجب شمرده شده، تصدیق و تسلیمی است که فعل بندگان می‌باشد.

۶. معرفت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام در دو معنای یاد شده به کار رفته است.

در این جا به بخش دیگری از آیات و روایات باب معرفه الله می‌پردازیم. بر

اساس این نصوص، معرفت خدای سبحان، فطری بشر، بلکه فطری همهی موجودات است.

۱. فطرت از نظر لغت

۱-۱) بیانات دانشمندان علم لغت

احمد بن فارس در معجم مقاییس اللغه می نویسد:

«فطر»: الفاء و الطاء و الراء، أصل صحیح يدلّ علی فتح شیء و إبرازة؛ من ذلك الفِطْر من الصوم... و منه: الفِطْر بفتح الفاء. و هو مصدر فَطَرْتُ الشاة فَطْرًا إِذَا حَلَبْتَهَا... و الفِطْرَة: الخلقة. ۱

صاحب قاموس می نویسد:

الفِطْر: الشقّ. و بالضمّ و بضمّتين: ضرب من الكفّاء قتال... و بالكسر: العنب إذا بدت رؤوسه... [و فطر]: العجین، اختبزه من ساعته و لم یخمره... و ناب البعیر فطراً و فطوراً: طلع. و [فطر] الله الخلق: خلقهم و برأهم. و [فطر] الأمر: ابتدأه و أنشأه. و [فطر] الصائم: أكَلَ و شرب... و [فطر] الفطیر: کلّ ما أعجل عن إدراكه... ۲

در اساس البلاغه آمده است:

سَيفُ فُطَار: عمل حديثاً لم تَعْتَق... و من المجاز: لاخیر فی الرأی الفطیر. ۳

در لسان العرب هم فطر را در اصل به معنای شق دانسته و می نویسد:

و أصل الفِطْر: الشقّ... و منه أخذ فطر الصائم لآثه یفتح فاه... و سيف فُطَار: فيه صدوع و شقوق... و فطر ناب البعیر یفطر فطراً: شقّ و طلع... و انفطر الثوب إذا انشقّ و كذلك تَفَطَّر. و تَفَطَّرت الأرض بالنبات إذا

تصدّعت. والنُّطْر ما تَفَطَّر من النبات. والنُّطْر أيضاً جنس من الكمء أبيض عظام، لأنَّ الأرض تنفطر عنه... والنُّطْر: العنب إذا بدت رؤوسه لأنَّ القضبان تنفطر...

وَفَطَّرَ اللهُ الخلقَ يَفطِّرُهُم: خَلَقَهُمْ وِبدَأَهُم. وِالفِطْرَة: الِابتداءُ وِالِاخْتِراعُ.^١
زمخشري در شرح حديث «كلُّ مولود يولد على الفِطْرَة» مى نويسد:
بناء الفِطْرَة تدلُّ على النوع من الفِطْر كالجِلسَة وِالرُّكْبَة. وِفي اللّام إشارة إلى
إنَّها معهودة.

وى مراد از فطرت معهود را فطرت مذکور در آيه‌ی فِطْرَة اللهِ الَّتِي فَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا شمرد، آن‌گاه مى نويسد:

وِالفِطْر: الِابتداءُ وِالِاخْتِراعُ. وِمنه حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنها
أنَّه قال: ما كنت لأدري ما فاطر السماوات الأرض حتى احتكمت إلي أعرابيان
في بئر، فقال أحدهما: أنا فطرتها، أي ابتدأت حفرها.
وِالمعنى أنَّه يُولَد على نوع من الجبلة وهو فِطْرَة الله...^٢

خليل بن احمد فراهيدى در كتاب العين مى گويد:

الفِطْر: ضَرَب من الكفاة... وِالفِطْر: شيء قليل من اللبن يحلب من ساعتئذ.
فَطَّرَ نابُ البعير: طَلَع. وِفَطَّرْتُ العجينَ وِالطِّينَ: أَي: عَجَنْتَهُ وِاختَبَرْتَهُ من
ساعته. وِفَطَّرَ اللهُ الخلقَ أَي خَلَقَهُمْ وِابتدأ صنعَة الأشياء... وِالفِطْرَة الَّتِي
طُبِعَتْ عليها الخليفة من الدين. فَطَّرَهُم اللهُ على معرفته بربوبيته... وِانفطر
الثوب وِتنفطر: أَي: انشقق.^٣

٢-١) خلاصه‌ی بحث

بنابر مطالب نقل شده، موارد استعمال واژه‌ی «فطر» و مشتقاتش به قرار زیر

٢. الفائق في غريب الحديث / ١٢٧.

١. لسان العرب / ١٠ / ٢٨٥ و ٢٨٦.

٣. كتاب العين / ٧٤٧.

است:

۱. به شمشیری که تازه از دست آهنگر بیرون آمده و تا به حال از آن استفاده نشده است (سیف فطار).

۲. خمیری که تازه درست شده و به اصطلاح اهل فن، به عمل نیامده است (فطیر).

۳. نظر و رأیی که بدون فکر و تأمل داده می شود (فطیر).

۴. خلقت به معنای پدید آوردن (فطرت).

۵. گیاهی (قارچ) که زمین را می شکافد و بیرون می آید (فُطْر).

۶. دندانی که از لای لثه ظاهر و هویدا می شود (فُطْر).

۷. دانه های انگور که از درخت انگور ظاهر می شود (فُطْر).

۸. کسی که چاهی را در زمینی می کند و آن را پدید می آورد: (أنا أفطرتها، یعنی من آن را از اول پدید آورده ام).

با توجه به موارد استعمال واژه ی «فُطْر» و مشتقات آن در محاورات عرفی عرب- که لغت شناسان بیان کرده اند- و نیز با توجه به ریشه یابی واژه در دو کتاب معجم مقاییس اللغه و لسان العرب، می توان نتیجه گرفت که «فطر» شروع کردن و پدید آوردن شیء را گویند. آشکار کردن یا هویدا شدن، گشودن و شکافتن نیز، با معنای یاد شده در تلازم اند.

۲. معرفت فطری خدا در قرآن

۲-۱) آیه ی فطرت

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ.

بدون هیچ گونه انحرافی، روی به سوی دین کن؛ فطرت خدا که مردم را بر آن سرشته است، در خلقت خدا هیچ تغییری راه ندارد. این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.

نکات

۱-۱-۲) خداوند سبحان در این آیه‌ی شریفه، بندگان خویش را ابتدا به اقامه‌ی وجه به سوی دین، بدون هیچ‌گونه انحرافی از آن، امر می‌کند. دین یعنی آیین بندگی خدا. مجموعه وظایف بندگی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف را، خدای سبحان برای بندگانش تعیین و ابلاغ می‌دارد. پس در این آیه‌ی شریفه، از بندگان خواسته می‌شود که خدا را بندگی کنند آن‌گونه که او می‌خواهد، تا از هرگونه انحراف و کجی در بندگی دور مانند.

۲-۱-۲) خداوند، سخن از فطرت الاهی به میان می‌آورد و بندگان را بر ملازمت آن ترغیب و تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد بر فطرتی که منسوب به خداست، پایدار و استوار باشند. سپس تذکر می‌دهد که این فطرت، امری است که بشر با آن سرشته شده است. آن‌گاه تصریح می‌کند که این فطرت منسوب به خداست و بشر از ابتدای خلقت با آن سرشته شده است. از این‌رو، هیچ‌گونه تغییر و تبدیل در آن وجود ندارد.

خواهیم گفت که اگرچه نمی‌توان فطرت الاهی را تغییر داد ولی این بدان معنا نیست که انسان هیچ‌گاه از آن غافل و محجوب نمی‌گردد. اما از آن‌جا که این فطرت در حقیقت وجود همه‌ی انسان‌ها به عنایت خالق متعال نهاده شده است احدی نمی‌تواند آن را تغییر دهد. به همین جهت، در آیات فراوان تأکید می‌کند که اگر از همه‌ی انسان‌ها بررسی که خالقشان کیست، می‌گویند: خدا.

۲-۱-۳) خداوند در ادامه‌ی آیه‌ی شریفه یادآور می‌شود دینی که پایدار و استوار است و تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، همان دین همه‌ی انبیای الاهی در تمام زمان‌ها و مکان‌هاست که همه‌ی بشر با آن مفطور گردیده‌اند. خداوند در قرآن، این دین را اسلام نامیده است:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. ۱
همانا دین نزد خدا، همان اسلام است.

أَفَعَبِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ؟ وَلَهُ أَشْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا
وَإِلَيْهِ يُزْجَعُونَ. قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ
الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.^۱

آیا غیر خدا را می‌جویند؟ در حالی که همه‌ی آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، با رغبت و بی‌رغبت، تسلیم خدایند و به سوی او باز می‌گردند. بگو: ایمان آوردیم به خدا و به آن‌چه بر ما نازل شده و آن‌چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است و آن‌چه از سوی خدا به موسی و عیسی و پیامبران داده شده است، میان هیچ‌کدام از آن‌ها فرقی نمی‌نهمیم و ما تسلیم اویم. و هر کس که غیر از اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت به راستی، از زیانکاران است.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا.^۲
ابراهیم یهودی و نصرانی نبود؛ ولی راست و مسلمان بود.

۲-۱-۴) دین فطری همان دین اسلام است که دین همه‌ی پیامبران الاهی است و در مورد آن هیچ اختلافی در میان هیچ آیینی از آیین‌های الاهی وجود ندارد. آن دین، چیزی جز بندگی و تسلیم و اطاعت از خدای واحد حقیقی نیست. به همین جهت، فطرت در بسیاری از روایات، به اسلام و توحید معنا شده است. روشن است که مراد از توحید و اسلام به معنای اقرار به توحید و تسلیم شدن خارجی و عینی اشخاص نمی‌باشد؛ بلکه منظور معرفت توحید و اسلام می‌باشد. زیرا معلوم است که انسان وقتی به معرفت توحید و اسلام برسد، می‌فهمد.

امام صادق علیه السلام در باره‌ی آیه‌ی ﴿فَطَرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ فرمود:

فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ.^۳

همه انسان‌ها را بر توحید مفطور کرده است.

هم چنین:

هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ.^۱

فطرت همان اسلام است. آن‌گاه که از آنان پیمان گرفت، بر توحید مفطورشان کرد.^۲

۲-۱-۵) در برخی روایات تصریح شده است که فطرت انسان‌ها بر معرفت صورت گرفته است. امام باقر علیه السلام در معنای آیه‌ی مورد بحث، خطاب به زراره می‌فرماید:

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَ خَاطَبُوهُ؟
قَالَ: فَطَاطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ.^۳

خداوند آنان را هنگامی که بر معرفت ربوبیت خویش میثاق می‌گرفت، بر توحید مفطورشان کرد.

زراره پرسید: آیا با آن‌ها مخاطبه کرد؟ حضرت سر مبارک خویش را به زیر انداخت و آن‌گاه فرمود: اگر این کار را نمی‌کرد، آنان پروردگار و روزی‌دهنده‌ی خویش را نمی‌شناختند.

پس آیه‌ی شریفه- با توجه به روایاتی که در تفسیر آن نقل گردید- به این معناست که خداوند سبحان همه انسان‌ها را به هنگام خلقت‌شان، بر معرفت خویش مفطور کرده است؛ زیرا معنای لغوی فطرت، ابتدا و شروع کردن امر است. بدین‌رو، فطرت معرفت توحید و اسلام و معرفت خدای سبحان، از همان هنگام خلقت انسانی آغاز گشته و با حقیقت وجودی انسان آمیخته شده است و انسان، هیچ‌گاه از آن برکنار نبوده است.

۱. همان / ۳۲۹، ح ۳.

۲. درباره‌ی میثاق در گفتاری دیگر، بحث خواهد شد.

۳. همان / ۳۳۰.

۲-۲) آیهی «صیغه الله»

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقِ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.^۱

و می گویند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید. بگو: بلکه به آیین ابراهیم پای بندیم که هیچ گونه انحرافی نداشت و از مشرکان نبود. بگویند: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبر از سوی خدا عطا گردیده است. میان هیچ کدام از آنها فرقی نمی گذاریم و ما بر آن تسلیم هستیم. پس اگر ایمان بیاورند، مانند آنچه شما ایمان به آن آوردید، قطعاً هدایت پذیرفته اند و اگر از آن روی برگردانند، به راستی که آنان در خواهند بود، پس خدا به زودی، تو را در برابر آنان، کفایت می کند و او شنوا و دانا است. ما ملتزم به رنگ آمیزی خداوندیم. و کیست که رنگ آمیزی اش بهتر از خدا باشد؟ و ما تنها او را می پرستیم.

نکات

۲-۲-۱) خداوند متعال در آیهی شریفه به مؤمنان می آموزد که به یهود و نصاری که هدایت را در یهود و نصاری بودن می دانند، بگویند: هدایت، تنها برای کسانی است که به خدا و همه ی آن چه پیامبران الاهی از ناحیهی او آورده اند، ایمان آورده و فرقی میان آنها نمی گذارند. یعنی هدایت، تنها با اطاعت کامل از خدای تعالی و تسلیم محض و بندگی خالص او صورت می گیرد. کسی که در مقام اطاعت

برای خدای سبحان، شریک قائل شود، در قبال خدا برای غیر خدا شأنی قائل شده و او را در کنار خدا و در عرض او قرار داده است. چنین کسی خود را از زمره‌ی بندگان خالص خداوند سبحان بیرون آورده و رنگ و علامت بندگی خدای سبحان را از خود دور ساخته است. بهترین رنگ و علامت برای هر بنده و انسانی علامت صاحب و مالک و مولای اوست که در همه حال، نشانی او را به همراه داشته باشد.

۲-۲-۲) مضمون آیه‌ی شریفه به آیه‌ی ﴿فَطَرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ نزدیک است. هر دو آیه، این حقیقت واحد را بیان می‌کنند که همه‌ی انسان‌ها بندگان خدای سبحان‌اند، هر انسانی علامت و نشانه‌ی خدا را به همراه خود دارد و این نشانه و علامت با خلقت آن‌ها تحقق یافته است. نشانه‌ی خدا با خلق خدا به صورت تکوینی در خلق وجود دارد، ولی این نشانه‌ی تکوینی وقتی نشان و علامت است که معرفتی به صاحب نشان حاصل شده باشد.

۲-۲-۳) روایات، «صبغة» را در این آیه‌ی شریفه- مانند آیه‌ی فطرت- به اسلام و معرفت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام میثاق معنا کرده‌اند. امام صادق علیه السلام معنای آیه‌ی «صبغة الله» را «اسلام» می‌داند.^۱

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام رنگ‌آمیزی خدا را همان ولایت امیرالمؤمنین به هنگام میثاق، برشمرده است.^۲

معرفت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون معرفت خداوند سبحان ممکن نیست. پس به ملازمه، از رنگ‌آمیزی خداوند سبحان، می‌توان معرفت خدای تعالی را استفاده کرد.

۲-۳) آیه‌ی «أَفِي اللَّهِ تَلَكَّ...»

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ

۱. بحار الانوار / ۳ / ۲۸۰؛ نیز ر.ک: کافی / ۲ / ۱۴؛ تفسیر عیاشی / ۱ / ۶۲.

۲. تفسیر عیاشی / ۱ / ۶۲.

وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَتْ
رُسُلُهُمْ أَفِئَةَ اللَّهِ شَكُّ فَاظِرِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ
ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ۱

آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند- قوم نوح و عاد و ثمود، و آنان که بعد از ایشان بودند که جز خدا کسی از آنان آگاهی ندارد- به شما نرسیده است؟ رسولان نشان با دلایل آشکار به سوی آنان آمدند؛ اما آن‌ها دست‌ان خویش به دهان‌هایشان نهادند و گفتند: ما به آن چه شما برای آن فرستاده شدید، کافریم و درباری آن چه ما را به سوی شما می خوانید، در شک و اربتیاب هستیم. رسولان نشان به آنان گفتند: آیا درباری خدا که پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، شک وجود دارد؟ او شما را به سوی خود می خواند تا گناهانتان را ببخشد و به شما تا زمان معین مهلت دهد.

نکات

۲-۳-۱) در این آیه‌ی شریفه، هرگونه شک و اربتیاب درباری خدای سبحان نفی شده است. منشأ این امر، همان فطری بودن معرفت خداوند سبحان است که در دو آیه‌ی پیش به آن تصریح شده بود. همه‌ی انسان‌ها از همان اول خلقتشان، به معرفت‌ی الهی به خدای سبحان معرفت پیدا کرده‌اند و رسولان الهی هم حامل معرفت الهی به بشرند؛ ولی بشر غافل از آن است. از این رو، پیامبران، خداوند را به مردم یاد آوری کرده و آنان را از خواب غفلت و فراموشی بیرون می آورند. در نتیجه جای شک و اربتیاب درباری خدای سبحان برای احدی باقی نمی ماند.

۲-۳-۲) بر اساس روایات معتبره، خداوند سبحان، به عمد در این دنیا بندگان را از معرفت خویش غافل ساخته و پرده‌ی فراموشی بر آن‌ها انداخته است. اراده‌ی الهی بر این است تا این پرده‌ی غفلت و فراموشی توسط پیامبران کنار زده شود و خدای تعالی به واسطه‌ی انبیا و رسولان بر بندگان ظاهر و هویدا گردد. ۲-۳-۳) بنابراین انسان‌ها در این جهت، دو صنف‌اند: یا غافل از خدای

سبحان‌اند و یا متذکر و متوجه او هستند. کسی که از او غافل باشد، نه شک و ارتیاب برای او معنا دارد و نه انکار و تکذیب از او میسر است. اما کسی که متوجه گردیده و خدا را به خود او یافته است (یعنی به تعریف او که فعل اوست) دیگر معنا ندارد که درباره‌ی خدا، به خود شک و ارتیاب راه دهد. آری، او می‌تواند قلب خود را به آن معرفت پیوند دهد، بدان اعتقاد پیدا کند و همیشه آن را در تمام افعال خویش مد نظر قرار دهد، هم‌چنان که می‌تواند عناد و سرکشی کند، از آن روی گرداند، در کارهای خویش بدان ترتیب اثر ندهد و در مقابل آن نرم و خاضع نشود.

۲-۳-۴) دیدیم که: معرفت فعل خداست. فطری بودن آن نیز می‌رساند که خداوند سبحان، معرفت خویش را همراه با خلق و آفرینش انسان به او عنایت فرموده است. آیه‌ی مبارکه صراحت دارد که هیچ انسانی حق شک و ارتیاب درباره‌ی خدای سبحان ندارد. از این نکات، روشن می‌گردد که معرفت خداوند سبحان، نظری و اکتسابی نیست که انسان‌ها مکلف به تحصیل آن از طریق استدلال و برهان بوده باشند و در نتیجه، شک و ارتیاب هم در آن راه یابد.

پس این آیه‌ی شریفه مانند آیات پیشین دلالت دارد که معرفت خداوند سبحان فعل اوست. و چون جای شک در آن برای احدی وجود ندارد، پس فطری همه‌ی انسان‌ها است.

۲-۴) آیه‌ی «حُفَّاءَ لِلَّهِ»

... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُفَّاءَ لِلَّهِ

غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ...^۱

از بت‌های پلید دوری کنید و از سخن باطل بپرهیزید؛ در حالی که خالص برای خدا هستید نه شرک‌ورزان به او.

نکات

۲-۴-۱) اجتناب از شرک و بت پرستی، عمل حنیف و راستی است که هیچ‌گونه انحراف و شرکی در آن وجود ندارد و شرک، عملی کج و منحرف است. از آن رو که هر انسانی در اصل خلقت، با معرفت خداوند سبحان و توحید و تسلیم سرشته شده، رنگ و علامت و نشانه‌ی بندگی خدای تعالی بر او نهاده شده است. انسانی که در مسیر توحید و بندگی او راه می‌پوید و از شرک و باطل دوری می‌جوید، همان راه راست و حنیف را- که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست- پی می‌گیرد. چنین انسانی با فطرت خویش که با آن سرشته شده است، هماهنگی کامل دارد؛ ولی کسی که شرک ورزیده و باطل را پیروی می‌کند، از فطرت خویش منحرف می‌شود.

۲-۴-۲) در روایات، آیه‌ی شریفه به توحید تفسیر گردیده و با آیه‌ی فطرت همسان گرفته شده است.

امام باقر علیه السلام در مورد این آیه فرمود:

الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَ:
فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ.^۱

حنیفیت از فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن سرشته است. هیچ تغییر و تبدیلی بر خلق خدا نیست. فرمود: خداوند آن‌ها را بر معرفت خویش مفسور کرده است.

در کتاب توحید صدوق ذیل این روایت به این صورت آمده است:

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ.^۲

خداوند، آن‌ها را بر توحید سرشته است.

قسمت اول این حدیث در معانی الاخبار هم نقل گردیده است.^۳

۲. توحید / ۳۳۰.

۱. کافی / ۲ / ۱۰.

۳. معانی الاخبار / ۳۴۹.

۲-۵) آیات «لئن سألتهم من خلق السموات...»

و لئن سألتهم من خلق السموات والأرض وسخر الشمس والقمر ليقولنَّ اللهُ، فأني يوفكون؟ اللهُ يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر له، إنَّ اللهُ بكلِّ شيءٍ عليمٌ. و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأخيا به الأرض من بعد موتها ليقولنَّ اللهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

اگر از ایشان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. پس کجا بازگردانیده می‌شوند؟! خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده می‌گرداند و بر هر که بخواهد، تنگ می‌سازد. زیرا خدا به هر چیزی داناست. و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟ همانا خواهند گفت: الله. بگو: ستایش از آن خداست. با این همه، بیشترشان نمی‌اندیشند.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ، قُلْ فَأَنِّي تُسْحَرُونَ؟^۱

بگو: اگر می‌دانید، [بگوید] زمین و هر که در آن است، از آن کیست؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: پس چرا متذکر نمی‌شوید؟! بگو: خداوندگار آسمان‌های هفت‌گانه و خداوندگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟! بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست که او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس کجا دستخوش افسون شده‌اید؟

نکات

۲-۵-۱) این آیات به صراحت دلالت دارد که همه‌ی انسان‌ها خدا را می‌شناسند. و اگر به آنان تذکر داده شود، به او اقرار می‌آورند و همه او را به خالقیت و ربوبیت و رازقیت و الوهیت می‌شناسند.

۲-۵-۲) در حدیث زواره از امام باقر علیه السلام به این امر تصریح شده است که این آیات در زمینه‌ی معرفت فطری است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدَّ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ يَعْنِي: الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ. كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهَ. ۱

رسول خدا ﷺ فرمود: «هر مولودی بر فطرت به دنیا می‌آید»؛ یعنی: بر شناخت به این‌که خداوند متعال، خالق اوست. و این است معنای آیه‌ی شریفه: «اگر از آنان بپرسی خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ می‌گویند: خدا.»

۲-۵-۳) در حدیثی دیگر، ابوهاشم جعفری از امام جواد علیه السلام می‌پرسد:

مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟ قَالَ: الَّذِي اجْتَمَعَ الْأَلْسُنُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهَ. ۲

واحد به چه معناست؟ فرمود: واحد آن است که همه‌ی زبان‌ها به توحید بر آن اتفاق دارند، همان‌سان که خدای سبحان می‌فرماید: «اگر از آنان بپرسی خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ می‌گویند: خدا.»

در حدیثی نظیر این روایت، از امام جواد علیه السلام در معنای واحد آمده است:

الْمُجْتَمِعُ عَلَيْهِ بِجَمِيعِ الْأَلْسُنِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ. ۳

واحد یعنی آن که همه زبان‌ها به وحدانیت او اتفاق دارند.

۲-۵-۴) این احادیث که در تفسیر آیات شریفه وارد شده است، به صراحت، فطری بودن توحید خداوند سبحان را بیان داشته و اتفاق همه انسان‌ها را بر آن، با

توجه به آیات مذکور تثبیت کرده است. این اجتماع و اتفاق کل بشر، در صورتی صحیح است که معرفت خدای تعالی و توحید و ربوبیت و خالقیت و الوهیت او امری نظری و کسبی نباشد، زیرا نظری و کسبی بودن با اتفاق کل بر معرفت و توحید، قابل جمع نیست.

۲-۶) آیه‌ی «کان الناس...»

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً. فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ. فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ. وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۱

مردم، امتی واحد بودند. پس خداوند، پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت. و با آنان کتاب را به حق، فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و هیچ‌کس در آن اختلاف نکرد. پس از آن‌که دلایل روشن برای آنان آمد. مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد، به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خداوند، آنان را که ایمان آورده بودند، به اذن خود، به حقیقت آن‌چه در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر‌کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

نکات

۲-۶-۱) در این آیه‌ی شریفه، خداوند سبحان، بعثت پیامبران را متفرع بر وحدت امت کرده است. یعنی چون امت وحدت داشت و اختلافی میان آن‌ها نبود، خداوند سبحان پیامبران را در میان آنان برانگیخت تا آنان را از این وحدت بیرون آورند. مسلماً این جمله، بدان معنی نیست که خداوند سبحان پیامبران را

فرستاد تا در میان اُمَّت اختلاف ایجاد کنند. عدم توجه به این نکته عموم مفسران را واداشته تا دست به تغییر در معنای آیه زنند، اختلاف را در تقدیر گیرند و بعثت را متفرّع بر اختلاف اُمَّت بدانند.

زمخشری می گوید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» متفقین علی دین الإسلام. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»؛
 برید: فاختلفوا فبعث الله. وإنما حذف لدلالة قوله: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
 فِيمَا اختلفوا فيه» عليه.^۱

«مردم اُمَّت واحده بودند»؛ یعنی: اتفاق بر دین اسلام داشتند. «پس خداوند پیامبرانش را برانگیخت»؛ یعنی: آنان اختلاف کردند، پس خداوند پیامبران را برانگیخت. حذف اختلاف به جهت آن است که آیهی «تا حکم کند بین مردم در آن چه اختلاف دارند» بر آن دلالت دارد.

فخر رازی می گوید:

إِنَّ النَّاسَ كَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً قَائِمَةً عَلَى الْحَقِّ، ثُمَّ اختلفوا. و ما كان اختلافهم
 إلا بسبب البغي والتحاسد و التنازع في طلب الدنيا.^۲

مردم اُمَّت واحد بر حق بودند، سپس اختلاف کردند. و منشأ اختلافشان ظلم و حسد و درگیری برای دنیا بود.

مرحوم طباطبایی هم می نویسد:

إِنَّ الْإِنْسَانَ بِحَسَبِ طَبْعِهِ وَ فِطْرَتِهِ سَائِرٌ نَحْوِ الْاِخْتِلَافِ... وَإِذَا كَانَتِ الْفِطْرَةُ
 هِيَ الْهَادِيَةَ إِلَى الْاِخْتِلَافِ، لَمْ تَتِمَّكَ مِنْ رَفْعِ الْاِخْتِلَافِ. وَ كَيْفَ يَدْفَعُ شَيْءٌ
 مَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ؟ فَرَفَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَذَا الْاِخْتِلَافَ بِالنَّبُوَّةِ وَ التَّشْرِيعِ.^۳

انسان به حسب طبع و فطرت خویش به سوی اختلاف در حرکت است... پس اگر فطرت انسانی او را به سوی اختلاف هدایت کند، او خودش نمی تواند اختلاف را از میان بردارد. چگونه انسان بتواند چیزی را از خود دور سازد که خود او عامل پدید آمدن آن است؟ پس خداوند سبحان این اختلاف را به

واسطه‌ی نبوت و شریعت، از میان برمی‌دارد.

در تفسیر نمونه هم می‌خوانیم:

نخست می‌فرماید: انسان‌ها در آغاز، همه امت واحدی بودند ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ و در آن روز تضادّی در میان آن‌ها وجود نداشت، زندگی بشر و اجتماع او ساده بود، فطرت‌ها دست نخورده، و انگیزه‌های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آن‌ها ناچیز بود، خدا را طبق فرمان فطرت می‌پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می‌دادند (این مرحله‌ی اول زندگانی انسان‌ها بود)، که احتمالاً فاصله‌ی میان زمان آدم و نوح را پر می‌کرد.

سپس زندگی انسان‌ها شکل اجتماعی به خود گرفت و می‌باید هم چنین شود؛ زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تأمین می‌گردد (و این مرحله‌ی دوم زندگی انسان‌ها بود).

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلاف‌ها و تضادها پدید آمد، چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر علم و تعیین حق و حقوق هرکس و هرگروه در اجتماع. و در این‌جا بشر تشنه‌ی قوانین و تعلیمات انبیا و هدایت‌های آن‌ها می‌گردد تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد (این مرحله‌ی سوم بود).

در این‌جا خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انداز کنند.

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾. (و این مرحله‌ی چهارم بود).^۱

در همه‌ی تفاسیر، سخن از این است که سبب و منشأ بعثت پیامبران، وجود اختلاف در میان امت بوده است نه اتحاد و وحدت. این معنا شاید، از نظر بینش اجتماعی بشر امری درست و نیکو باشد؛ ولی بحث در این است که آیا مراد خداوند سبحان از آیه‌ی شریفه هم همین مطلب است یا نه؟ مسلماً این معنا خلاف ظهور آیه، بلکه خلاف صراحت آیه‌ی شریفه است. چون آیه‌ی شریفه به روشنی دلالت دارد که بعثت به جهت وحدت امت بوده است.

۲-۶-۲) مرحوم آیت الله ملکی میانجی آیه‌ی شریفه را- با توجه به روایاتی که

در تفسیر آن وارد شده است- به گونه‌ای دیگری معنا کرده و می‌فرماید:

إِنَّ الْمَوْجِبَ وَالسَّبَبَ لِبَعثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِ لَيْسَ هُوَ اخْتِلَافُ النَّاسِ؛ بَلْ

بعث الأنبياء إنما هو لوضع التكاليف و العبادات و سوقهم إلى المعاد و تربيتهم و تزكيتهم و إيصالهم و هدايتهم إلى أعلى مدارج الكمالات و أن يستأهلهم لقرب الحقّ تعالى، و ليحكموا بينهم لو اختلفوا في الحقائق و ليضعوا قوانين عامة، كي يرجعوا إليها عند التخاصم و التنازع.^۱

موجب و سبب بعثت پیامبران و رسولان، اختلاف مردم نیست؛ بلکه بعثت پیامبران برای وضع تکالیف و عبادات، راهنمایی آنها به معاد، تربیت و تزکیه و هدایت، رساندن آنها به بالاترین مدارج کمالات است و برای اهل نمودن آنها برای قرب حقّ تعالى و برای حکم میان آنها در موارد اختلاف در حقایق و برای وضع قوانین عمومی و برای حلّ خصومات و منازعات بوده است.

۲- ۶- ۳) آیهی شریفه به روشنی، می‌رساند که علت بعثت انبیا از سوی خدای تعالی اتفاق امت و یکدست بودن آنهاست نه وجود اختلاف میان آنان. بنابراین باید دید مراد از وحدت و یکدستی که موجب بعثت پیامبران گردیده، چه وحدتی است. در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیهی شریفه وارد شده، این وحدت بیان گردیده است. پیش از آنکه پیامبری از سوی خدای تعالی بر مردم مبعوث شود، همه‌ی آنها از جهت کفر و ایمان اتحاد داشتند؛ یعنی نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک. از امام صادق علیه السلام در مورد وحدت امت در آیهی شریفه پرسیدند. فرمود:

كان ذلك قبل نوح. قيل: فعلى هدى كانوا؟ قال: بل كانوا ضلّالاً... لم يكونوا على هدى. كانوا على فطرة الله التي فطرهم عليها، لا تبديل لحسب الله. و لم يكونوا ليهدوا حتى يهديهم الله. أما تسمع يقول إبراهيم: «لئن لم يهدني ربّي لأكوننّ من الضّالّين»؛ أي: ناسياً للميثاق.^۲

امت پیش از نوح، امت واحد بود.

پرسیدند: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودند... بر هدایت نبودند. بر فطرت خدا بودند که بر آن مفسورشان کرده است. خلق خدا را تبدیلی نیست. و هدایت نمی‌پذیرند تا این که

خدا هدایتشان کند. آیا نشنیدی که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «اگر خداوندگارم مرا هدایت نمی‌کرد، از گروه گمشدگان بودم؟» یعنی در فراموشی میثاق باقی می‌ماندم.

و در روایت دیگر می‌فرماید:

كانوا ضالًّا، كانوا المؤمنين ولا كافرين ولا مشركين.^۱
گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و هم‌چنین می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا، لَا يَعْرِفُونَ
إِيمَانًا بِشَرِيعةٍ وَلَا كُفْرًا بِمُجْحُودٍ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ، يَدْعُوهُمْ إِلَى
الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ.^۲

خداوند عز و جل مردم را بر فطرتی آفرید که آن‌ها را بر آن سرشته است، نه از ایمان به شریعتی خیر داشتند و نه از کفری که نتیجه‌ی انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنان فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجت خدا بر آن‌ها باشند. پس خدا برخی از آن‌ها را هدایت کرد و برخی را نه.

۲- ۶- ۴) معرفت فطری بدین معنا نیست که همه‌ی انسان‌ها با داشتن آن،

خود به خود، به خدا ایمان آورند؛ بلکه انسان به هنگام تولد، اصل معرفت را با خلقت خویش به همراه دارد؛ ولی از آن معرفت غافل گردیده، از آن رو، خداوند سبحان بر او فراموشی عارض کرده است.^۳ با غفلت و فراموشی از خداوند سبحان، نه ایمان به او تحقق می‌یابد، نه کفر و شرک. از این گونه اشخاص در روایات مذکور، به «ضلال» تعبیر شده است. یعنی آنان گم‌اند و در آن مرحله در مورد خداوند، هیچ نمی‌دانند. اما آن‌گاه که تعالیم انبیای الهی و دعوت آنان بر ایشان می‌رسد، متوجه او می‌شوند. در اثر این توجه و تنبّه، وجوب ایمان و تعهد به وظایف عبودیت و نیز حرمت استکبار و انکار و شرک بر ایشان روشن می‌گردد. و در پی این تنبّه با توجه به اختیار و حریتی که خداوند سبحان در قبول و عدم قبول به

۱. همان.

۲. علل الشرایع / ۱۲۱.

۳. این نکته، در گفتاری دیگر و بر اساس روایات، روشن می‌شود.

آن‌ها عطا فرموده است، اختلاف در باب ایمان و کفر و شرک در میان امت پدید می‌آید. یعنی در اثر دعوت پیامبران و تعالیم آنان، انسان‌ها از وحدتِ غفلت و فراموشی نسبت به خداوند سبحان بیرون می‌آیند و اختلاف در قبول و انکار پدید می‌آید. البته این بیرون آمدن از غفلت و فراموشی و یا یادآوری معرفت خداوند سبحان- که همه‌ی انسان‌ها بر آن مفطور شده‌اند- نیز فعل خداست. اما فعل مزبور در زمینه‌ی دعوت یاد شده تحقق می‌یابد، نه این‌که دعوت و تعلیم در حقیقت خود، این معرفت را داشته باشد.

۷-۲) آیه‌ی «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَىٰ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَىٰ الْجِبَالِ كَيْفَ
نُصِبَتْ وَإِلَىٰ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسِتِّ عَلَيْهِمْ
مُتَسَيِّطِرٌ.^۱

آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه آفریده شده است و به آسمان که چگونه بلند گردیده و به کوه‌ها که چگونه میخ‌کوب شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس تذکر بده، که همانا تو یادآوری کننده‌ای و بر آنان مسلط نیستی.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَسْتَدَكِّرُ إِلَّا مَنْ
يُتَّبِعُ.^۲

اوست که آیات خویش را نشانتان می‌دهد و برای شما از آسمان روزی فرو می‌فرستد. و تذکر نمی‌گیرد، جز کسی که به سوی خدا باز گردد.

نکات

۷-۲) ذکر در لغت، خلاف نسیان را گویند. نسیان، فراموشی بعد از ذکر است و تذکر، ذکر بعد از فراموشی است. در لسان العرب می‌گوید:
الذکر: الحفظ للشيء... والذکر والذکری بالكسر نقيض النسيان... و

التذکر: تذکر ما أنسیته و ذکرت الشيء بعد النسیان.^۱

یکی از موارد استعمال تذکر، آن جاست که انسان ابتدا نسبت به امری آگاهی داشته باشد، سپس برایش فراموشی و غفلت عارض شود و آن‌گاه دوباره به آن آگاهی سابق بازگردد. در این صورت، واژه‌ی «تذکر»؛ یعنی «یاد آوردن» به کار می‌رود. هر عاملی که انسان را نسبت به امر فراموش شده توجّه دهد، «مذکر» نامیده می‌شود.

۲-۷-۲) در بند ۲-۶ گفته شد که مراد از «تذکر»، یادآوری و توجّه دادن مردم به معروف فطری خویش است. گفتیم که انسان‌ها به تعریف الاهی، حامل معرفت خدا شده‌اند؛ اما آن‌گاه که به دنیا می‌آیند، معروف فطری خویش را فراموش می‌کنند و از آن غافل می‌شوند. آن‌گاه خداوند سبحان، پیامبران خویش را در میان آن‌ها برمی‌انگیزد تا آنان را به معروف فطری خویش توجّه و تذکر دهند.

بدین سان، در نگاه اول، مذکر بودن، معنایی گسترده‌تر از توجّه و تنبّه و بیرون آوردن از فراموشی و غفلت دارد؛ ولی با توجّه به قرائن موجود در آیات دیگر و روایات وارد شده در باب معرفه الله، روشن می‌شود که مراد از مذکر بودن پیامبر و مذکر بودن قرآن کریم، همان توجّه و تنبّه دادن به خداست، نه ایجاد معرفت جدید که هیچ‌گونه سابقه‌ای با آن وجود نداشته باشد.

۸۲) آیات باساء و ضراء

أَلَسَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ أَلْسُوَّةَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ؟ أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ، قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ.^۲

آیا کیست که درمانده را- وقتی بخواند- اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟! آیا معبودی دیگر همراه با «الله» هست؟ چه کم متذکر می‌شوید!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُنتُمْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ أَنتُمْ السَّاعَةُ، أَعْبِرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنتُمْ

صَادِقِينَ؟ بَلْ آيَاةٌ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَسْئُونَ مَا تُشْرِكُونَ. ۱

بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را دریابد- اگر راستگویید- کسی غیر از خدا را می خوانید؟! بلکه تنها او را می خوانید. و اگر او بخوهد، رنج و بلا را از شما دور می گرداند و آنچه را شریک [او] قرار دادید فراموش می کنید.

نکات

۲- ۸- ۱) این گروه آیات شریفه به روشنی می رسانند که معرفت خداوند سبحان، فطری همه ی انسان هاست. به همین جهت، در هنگام سختی و گرفتاری و ضعف و ناتوانی و قطع امید از مخلوق، همگان به او روی می آورند، از او مدد می خواهند و به او امیدوار می شوند.

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می فرماید: الله اوست که هر مخلوقی، هنگام حوایج و شداید- که امیدش از غیر خدا بریده می شود و از همه ی اسباب قطع امید می کند- به او پناه می برد. «بسم الله» یعنی از خدا- که عبادت، جز او را نشاید- در همه کارهایم یاری می طلبیم؛ خدایی که هنگام دادخواهی، دادرس است و هنگام دعا، اجابت کننده.

و این عیناً همان است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا به خداوند هدایت کن؛ چرا که جدال گران با مجادلات خود، مرا به تحییر انداخته اند.

حضرت فرمود: ای بنده ی خدا! آیا تا به حال سوار کشتی شده ای؟
گفت: آری.

فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند و کشتی دیگری هم نباشد که نجات دهد و شما هم بلد نباشی تا بتوانی خود را نجات دهی؟
گفت: آری.

فرمود: آیا در آن هنگام در دلت به چیزی امیدوار بودی که بتواند تو را از آن مهلکه رها کند؟
گفت: آری.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن شیء [که به او امید داشتی] خداست که بالاتر از همه‌ی نجات‌دهندگان عالم است. و اوست که وقتی دست انسان از همه کوتاه شود، به دادش می‌رسد...

امام عسکری علیه السلام افزود: شخصی به حضور امام علی بن حسین علیه السلام رسید و معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» را از ایشان پرسید. آن حضرت فرمود: پدرم از برادرش حسن، و او از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فردی به حضور آن حضرت رسید و از ایشان معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» را پرسید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله که به زبان جاری می‌کنی، یکی از اسم‌های بزرگ خدای تعالی است. و آن اسمی است که کسی را نشاید که به آن نامیده شود و کسی هم به آن اسم نامیده نشده است.

آن شخص پرسید: تفسیر «الله» چیست؟

حضرت فرمود: «الله» اوست که هر مخلوقی هنگام حوایج و شداید که امیدش از دیگران قطع می‌شود و از همه‌ی اسباب قطع امید می‌کند، به او پناه می‌برد. چرا که هرکس در دنیا خود را رئیس و بزرگ می‌خواند، اگرچه ثروتش و طغیانش زیاد باشد و بسیاری از حوایج مردم هم به وسیله‌ی او برطرف شود؛ ولی با وجود این، هر لحظه ممکن است حوایجی پیش آید که او هم نتواند از عهده‌ی آن برآید؛ چنان‌که خود او هم نیازهایی دارد که توان برآوردن آن‌ها را ندارد. پس او هنگام نیاز و احتیاج، از همه بریده و به خدا رو می‌آورد؛ اما وقتی خدای تعالی نیازش را برمی‌آورد، دوباره مشرک می‌شود. آیا نشیندی که خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْتَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ.

بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را در یابد- اگر راستگویید- کسی غیر از خدا را می خوانید؟! بلکه تنها او را می خوانید. و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می گرداند و آنچه را شریک [او] قرار دادید فراموش می کنید.

۲-۸-۲) براساس این آیات و روایات، یکی از حالاتی که انسان در آن حالت به خدای معروف فطری خویش روی می آورد و او را به قلب خویش می یابد و از غفلت و فراموشی بیرون می آید، حالت گرفتاری و سختی است. قرآن کریم به وجدان خداوند سبحان در این حالت تصریح دارد و می فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً، حَتَّى إِذَا جَاءَهُ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. ۱

اعمال کافران مانند سرابی در کویر است که انسان تشنه، آن را آب می پندارد. اما هنگامی که به سوی آن می آید، آن را چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد. و خداوند، حساب او را به طور کامل می دهد. و خداوند سریع الحساب است.

در این آیهی شریفه، وجدان خداوند سبحان به هنگام تشنگی و دویدن به دنبال آب و نرسیدن به آن و قطع امید از یافتن آن، به صراحت بیان شده است.

روشن است که وجدان خداوند سبحان در این حالت، وجدان واقعی و حقیقی است نه اثبات عقلی و ذهنی. و این در حقیقت همان امری است که امام علیه السلام بدان تشبیه دادند که همه ی انسان ها به هنگام قطع امید از همه ی خلایق، به خدای سبحان روی می آورند، او را به یگانگی می خوانند و از او کمک و یاری می جویند.

۳. ظهور معرفت فطری در باسء و ضراء، و ایمان و کفر

۳-۱) در بحث از آیهی شریفه ی ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ گفتیم که همه ی انسان ها آن گاه که پا به دنیا می گذارند، در فطرت خویش معرفت خداوند سبحان را دارند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ». اما با وجود این، همه از خدای خویش، محجوب به حجاب غفلت و فراموشی اند. خدای تعالی به عمد، معرفت خویش را

از یاد آن‌ها برده است. بدین ترتیب، انسان بدون قرار گرفتن تحت تعالیم پیامبران الهی به معرفت خدای خویش نمی‌رسد. در نتیجه، متّصف به کفر و شرک و ایمان هم نخواهد شد. بدین‌رو، حجّت بر وی با وجود پیامبران و تعالیم آن‌ها تمام می‌شود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا لَا يَغْرِفُونَ
إِيمَانًا بِشَرِيعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ ثُمَّ ابْتَدَعْتَ اللَّهُ الرُّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى
الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمُ.

۳-۲) حال این اگر کفر و ایمان با توجه به دعوت و تعالیم پیامبران حاصل می‌شود، پس چگونه است که در برخی از آیات باسء و ضراء، خداوند سبحان تصریح می‌کند که آنان پس از رفع گرفتاری‌شان، کافر و مشرک می‌شوند؟

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. ۱
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضُوا وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا. ۲

جواب این تعارض بدوی آن است که ظهور معرفت فطری در باسء و ضراء، اختصاص به مؤمن ندارد، بلکه کافر و مشرک و ضالّ هم در این حالت متوجه خدای سبحان می‌گردند. پس آنان که در باسء و ضراء به خداوند سبحان متوجه و متنبّه می‌شوند، یا از قبل مؤمن‌اند یا کافر و مشرک و یا ضالّ و غافل محض. اما مؤمن و کافر و مشرک، پیش از قرار گرفتن در باسء و ضراء توسط دعوت و تعالیم پیامبران به معرفت خداوند سبحان رسیده و به ایمان یا کفر و شرک متّصف گردیده‌اند. قرار گرفتن در باسء و ضراء برای مؤمنان، لطف و محبتی است از خداوند سبحان، تا آنان را در ایمانشان محکم دارد و بر درجات ایمانی و معرفتی آنان بیافزاید؛ ولی نسبت به کفار و مشرکان، اتمام حجّتی دوباره برای مجازات اعمالشان می‌باشد.

اما ضلالّ- یعنی آنان که به هیچ وجه دعوت پیامبران به گوششان نخورده و تعالیم رسولان به آنان نرسیده- در باسء و ضراء اگرچه متوجه خدای سبحان

می شوند، ولی نتیجه‌ی این توجّه و تنبّه کفر و شرک و ایمان نیست. البته این نکته را با توجّه به آیه ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ و روایات وارد شده در تفسیر آن و نیز با توجّه به آیه‌ی ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۱ می توان یافت.

پس شرک و کفری که در آیات باساء و ضرّاء بعد از بیرون آمدن از گرفتاری ذکر شده است، شرک و کفر ابتدایی نیست بلکه برگشتن به شرک سابق می باشد. (۳-۳) امر درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ...﴾ هم از این قرار است. مثلی که در آن آیه زده شده، مربوط به کفّار و مشرکین است. یعنی کسی در صحرای خشک و خالی، گرفتار تشنگی شدید می شود و سراب را آب می پندارد و به دنبال آن راه می افتد. اما وقتی به آن می رسد، می بیند که خیال آب بوده است نه آب واقعی. در اثر شدت تشنگی و قطع امید، به خدای حیّ قادر مطلق متوجّه می گردد و خداوند سبحان هم او را به مجازات اعمالش می رساند و همه‌ی اعمالش را به طور کامل محاسبه می کند.

پس خداوند سبحان در این آیه‌ی شریفه، در حقیقت، به دنیاپرستی کفّار و مشرکان مثل می زند؛ یعنی آنان که به دنیا دل بسته و با حرص و ولع به دنبال آن به راه افتاده‌اند، دنیا برای آنان هیچ فایده‌ای ندارد؛ بلکه چون سرابی است آب‌نما که تشنگان را به دنبال خود می کشد و پس از آنکه اجل تمام گشت و عمر به پایان رسید، تازه متوجّه می شوند که دست خالی‌اند. آن جاست که خدای خویش را می یابند و چون هیچ خیریی از آنان سر نزده، خداوند سبحان هم آنان را به مجازات اعمالشان می رساند.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، لسان العرب، تصحیح امین محمد عبدالوہاب و محمد صادق العبیدی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۶ هـ.ق.

٣. ابوالحسين احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق محمد هارون عبدالسلام، دارالكتب العلميه، قم.
٤. زمخشرى، محمود بن عمر، اساس البلاغه، تحقيق محمد باسل عيون السود، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٩ هـ ق.
٥. _____، الفائق فى غريب الحديث، تحقيق على محمد البجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ ق.
٦. _____، الكشاف، دارالكتب العربى، بيروت، ١٣٦٦ هـ ش.
٧. صدوق، محمد بن على، التوحيد، تصحيح سيد هاشم حسيني، جامعهى مدرسين، قم.
٨. _____، معانى الاخبار، تحقيق على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٣ هـ ش.
٩. _____، علل الشرايع، المكتبة الحيدريه، نجف، ١٣٨٥.
١٠. طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، مؤسسهى مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ١٣٩٣ هـ ق.
١١. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تحقيق سيد هاشم رسولى، المكتبة العلميه الاسلاميه، تهران.
١٢. فخر الدين رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢١ هـ ق.
١٣. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٤. فيروز آبادى، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٠ هـ ق.
١٥. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٣ هـ ش.
١٦. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، دارالكتب الاسلاميه، قم ١٣٦٣ هـ ش.
١٧. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، با شركت جمعى از نويسندگان، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٨٣ هـ ش.
١٨. ملكى ميانجى، محمد باقر، مناهج البيان فى تفسير القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ١٤١٦ هـ ق.